

لفظ یعنی بنویسند کن من التواضع والادب صحت برهمن کارانه
ی طلب صحت صاعده و ادب طلب صحت مصافق فی برهمن کارانه
 یعنی طلب صحت صاعده و الادب بر داری جوئی فی ازار باشی اولی
 سن بلا ازیم و الاثر بر تادم در هین نام تو فاش اولی بر تادم
 و تاک عله عند فاش اولی تاهت المعه نام مصافق فی برهمن کارانه
 اسمک فاشا و مشهور فی المصارف هین تر فنده انا یا نه در همان تریاق
 کی در همان دانیانم جو دلا و هو مصافق فی الاصل یعنی علم و ادب کارانه
فانکند جلد انا نه جو زهر در قاتل اولی جاهلان فاندانم جو قاتل
 و لفظ اند جمع لربط است خفت المهمه و انقل للوزنه و نادانان
 جمع نادان یعنی و جمع لجهل و زهر قاتل مودم از تریاق می بار خات
 ادی زایدن و لوز خات یعنی یکدیناس بخات من التریاق عن الامین
 کفرب الخیه مثلا خود **کما** از زهر بار صیات خود زهر کس
 جین بود صیات یعنی کیف یکدیناس است صیات صبر و حلم و علم
دلند صبر و حلم و علم شفا می در بر یعنی الصبر و الحلم و العلم تریاق
 القلب جوی و فیض و از زهر **فانکند** حر صبر و فیض هم تاملند
 از معنی الحرص و انما فی السقته یعنی الحرص و فیض از زهر القاتل
 فی جمل رهانانم داندست جمل کارک مخی و بر ملک اولی ناخونم

فانکند جلد انا نه جو زهر در قاتل اولی جاهلان فاندانم جو قاتل و لفظ اند جمع لربط است خفت المهمه و انقل للوزنه و نادانان جمع نادان یعنی و جمع لجهل و زهر قاتل مودم از تریاق می بار خات ادی زایدن و لوز خات یعنی یکدیناس بخات من التریاق عن الامین کفرب الخیه مثلا خود کما از زهر بار صیات خود زهر کس جین بود صیات یعنی کیف یکدیناس است صیات صبر و حلم و علم دلند صبر و حلم و علم شفا می در بر یعنی الصبر و الحلم و العلم تریاق القلب جوی و فیض و از زهر فانکند حر صبر و فیض هم تاملند از معنی الحرص و انما فی السقته یعنی الحرص و فیض از زهر القاتل فی جمل رهانانم داندست جمل کارک مخی و بر ملک اولی ناخونم

لجمل

لجمل و کارهاتان جمع کارها و دانه مصدر یعنی فخر جمیع الافعال و تریاق
 اعطاء الخیر للفقراء و المساکین و التیامی و امین البیول در بر و **وشتا**
 بکشد اندست دوست یوزنیه فایو لچق ای دانه الباد فی بروی الاصل
 و هو مصافق فی دوتانه و کشف دانه مصدر یعنی فتح الباد بوجه الجلا نه
 لحره **بیت** در دانه بسته بود سر بر بری بود او یکا و بحر کریم دانا
باشی و اهل هند کز لاس علم و اهل هند یعنی گوشت عالم و اهل هند
 و معرفه خویش **اکثر زهر دانه** شمر کند کی دنی الیه که شمر یعنی عدد
 نفسک و نقص من کل جاهل و حقیر قال الشیخ فی حله نه شاعط فی ذل
 اليهود و قال ابو سلیمان الوری رحمه الله لوراد جمیع کما ان یضهون
 فی دنی بما فی نفسی من الصنعه ما قدر و اشد **دو خطت** **مروایم**
راش شانه یکی نشان اولدی خصلتی یعنی کان خصله نه علامه
 لوجر الا بال **صبت صبا** او **غبت** باز غبت زنه دخی او غلا نه
 صحبتی یعنی الا و صبت الصبا و الغلبه الغلبه بال النساء
در بیان زنه کانی ناخونست
ناخونست در زنه کانی ای ولید در کده مرض جمیع اولدی ولید یعنی
 لیم الورد عدم الصحت و سقامه الصبح فی الخیمه و مره از زهری بر تادم
 خویش بد دخی او و او بر برید بر بر یعنی الظاهر یعنی کون هو ظاهر